



۲۰۱۸/۰۲/۲۳



حمید انوری

## حوت اگر حوتی کند



### یگانه عکس موجود از حماسه سوم حوت کابل

ضرب المثلی داریم که میگوید: (( حوت اگر حوتی کند، موش ها را در قطی کند )) من مصداق این گفته مشهور را در روز سوم حوت ۱۳۵۸، روز قیام و حماسه باشندگان با شهامت کابل به چشم و سر مشاهده کردم. روزیکه مردم ف کابل در برابر تجاوز وحشیانه متجاوزین روس و نوکران داخلی شان قیام کردند و هر چه موش سرخ و گلابی بود به قطی های آهنی ( تانک ها و زرهپوش ها ) پناه بردند. در حقیقت قیام و حماسه مردم از شامگاه دوم حوت آغاز گردید و با آغاز شب، تمام کابل در سکوت فرو رفته را نعره ملکوتی ( الله اکبر) که از هر خانه و از هر کلبه ای و از هر بام و دری هم زمان بلند گردیده بود، به شور آورد. مردم فریاد میزدند که (مرک بر روسها)، (مرگ بر ببرک)، روسها از ملک ما بیرون شوید و.....

در آن شب با عظمت مردم کابل یک پارچه شور و غوغا بودند و با تمام قدرت خود و با تمام گوشت و پوست و استخوان خویش فریاد آزادی خواهی سر داده بودند. مشاورین روسی با عجله تمام، در نخستین ساعات آغاز قیام سوار بر زرهپوشها به سفارت خویش در کابل پناه بردند و نوکران داخلی شان آن چنان دست و پاچه شده بودند که نگو و نه پرس. همه موش ها به قطی ها خزیده بودند ولی مردم با هیجان هرچه بیشتر بر ضد تجاوزگران روسی و حکومت دست نشانده شان شعار سر داده بودند و یکپارچه شور و هیجان بودند.

آنگاه که سیاهی شب جای خود را بر روشنائی روز خالی کرد و صبح دمیدن گرفت، مردم همه به سرک ها، کوچه ها و خیابان ها برآمده و دست به تظاهرات وسیع و پردامنه ای زدند که در سر تا سر کابل فریاد (مرگ بر روسها) پیچیده بود. در میان این شعار ها پارچه شعری در زبان همه تظاهر کنندگان جاری بود که میگفت:

روسها از ملک ما بیرون شوید      ورنه غرق رود بار خون شوید  
این بخارا نیست خاک آریا ست      مهد "شیر" و میهن شمشیرها است  
رو به چکسلواک و ویتنام و حبش      کاین وطن چون لانه زنبورها است

قیام مردم با شهامت کابل همچنان ادامه داشت و تمام باشندگان کابل یکپارچه در مقابل تجاوز و زورگویی قیام کرده بودند. مردم از هر گوشه و کنار شهر خود را به مساجد و میدان های بزرگ شهر رسانده و خشم خود را فریاد میکردند که تانک ها و زرهپوش ها در حرکت آمده و مردم را محاصره کردند و اندکی بعدتر هلی کوپتر های روسی نمایان شدند و بالای اجتماعات مردم در چرخ زدن گردیده و فاصله خود را از زمین کم و کمتر میکردند و ساعاتی نگذشته بود که طیارات جت جنگی نیز به پرواز درآمدند. مردم از زمین و آسمان در محاصره قرار گرفتند، اما اندک ترین تزلزلی در اراده پولادین مردم به مشاهده نمی رسید و همچنان فریاد میزدند: ( روسها از ملک ما بیرون شوید)، (مرگ بر روس)، (مرگ بر ببرک) و....

و چنان بود که موش های روسی و نوکران داخلی شان به وحشت افتاده و بر روی مردم آتش گشودند. سازمانی گک ها به جاده ها فرستاده شده و در پناه تانک ها و زرهپوش های روسی سنگر گرفته و مردم را به گلوله بستند. حماسه سوم حوت به خاک و خون کشیده شده و خون مردم بی گناه و مظلوم کابل در جاده ها و خیابان ها و حتی مساجد سرازیر گردید. به هر کوچه و پس کوچه که سر می زدی، حزبی ها و سازمانی های حزب دیموکراتیک خلق، سنگر گرفته و دیموکرات منشانه !!!، هر جنبنده ای را به گلوله می بستند.

روز کم کم به پایان خود نزدیک میشد و جنایتکاران خلقی و پرچمی با شدت هرچه تمامتر حماسه مردم را سرکوب میکردند. مردم آهسته آهسته پراکنده میشدند، عده ای مشغول انتقال زخمی های شان بودند و عده دیگر شهدا را از کوچه ها و خیابان ها به خانه ها انتقال میدادند. گروپ های شش و هشت نفری هنوز هم با عصبانیت و خشم شعار (مرگ بر روسها) و (مرگ بر ببرک) را فریاد میکردند، اما صفوف منظم و منسجم و یکپارچه مردم متفرق ساخته شده بودند.....

دقایق آخرین روز بود. در سرک بزرگی که پل سرخ کارته سه را به دهدانا وصل میکرد، زرهپوشی به آهستگی در حرکت بود و از بلندگو ای که بالای نصب شده بود مردم را به متفرق شدن فرا میخواند، کسی گوشی بر آن نداشت و مردم همچنان شعار میدادند. پیر مردی با ریش سفید در حالیکه چوب بزرگی در دست داشت از عقب زرهپوش در حرکت بود و با همان سوت چوب خود با شدت بر بنه ای زرهپوش می کوفت و فریاد میزد: (( والله که تا ماسکو نه دوانم تان ))). در همین هنگام جوانک سازمانی ای سر از زرهپوش بدر آورد و با کلشینکوف ایکه بر دست داشت پیر مرد را تحدید کرد، اما پیر مرد بدون هیچگونه دغدغه ای همچنان بر زرهپوش ضربه میزد و شعار خود را تکرار میکرد. سازمانی گک بی مقدار شروع به فحش گفتن نمود و فحش های غلیظ ناموسی ( همان فحش ها ایکه در ناحیه حزبی و در سازمان جوانان حزب دیموکراتیک خلق فرا گرفته بود) بر پیر مرد ریش سفید حواله کرد و اسلحه خویش را آماده فیر نمودن ساخت و پیر مرد را نشانه گرفت. در همین هنگام صاحب منصب نظامی ایکه معلوم میشد حزبی نبود، سر از زرهپوش بیرون کرد و جوانک سازمانی به داخل زرهپوش خزید. صاحب منصب که تا نیم تنه از زرهپوش بیرون شده بود، رو به سوی پیر مرد کرده گفت: " پدر جان صدقه ریش سفیدت شوم، برو بانی ما"، پیر مرد لحظه ای درنگ کرد،

سوی صاحب منصب دید و گفت: " خو اینی تو بگو " ( خو این طور بگو )، بعد چوب خود را به زمین انداخت رویش را دور داده و به صوب خانه اش رهسپار گردید. من که نظاره گر اوضاع بودم و در همان جمع روان بودم در حالیکه به شهامت آن پیر مرد آفرین میگفتم با خود اندیشیدم که چه آسان است با سخن خوشی دل مردم را به دست آورد و بر قلب های شان حکومت کرد و چه مشکل است که با زور و سر نیزه و با حمایت خارجی بالای مردم حکومت کرد. چه خوب و چه آسان است دل مردم را به دست آوردن و بر قلب های شان حکومت کردن. اما کاملاً غیر ممکن است با زور بالای مردم افغانستان خود را تحمیل کردن. مردم دلیر افغانستان میتوانند دوستان خوبی باشند و برای دوست خود حاضر اند از سر و جان و مال و زندگی خود و فرزندان خود بگذرند و این را بارها و بارها به اثبات رسانیده اند، همچنان این مردم شریف و شجاع، دشمنان آشتی ناپذیری نیز هستند، دشمنان خیلی ها خطرناک و بی باک و نترس. حال باید از تاریخ افغانستان از تاریخ پرافتخار این سرزمین آزادگان آموخت و دل مردم را به دست آورد و بر قلب های شان حکومت کرد و این کاریست بسیار ساده و آسان. با تاسف که چنین نیست و هیچ خارجی و گماشتگان شان در داخل کشور درسی از تاریخ نگرفته اند.

و ما و مردم جهان همه با چشم و سر دیدیم و شاهد بودیم که روسهای متجاوز در کشور باستانی ما واقعاً غرق رودبار خون شدند و بعد با شرم ساری از مُلک ما بیرون شدند.

**جاوید باد یاد شهدای سوم حوت کابل و تمام شهیدان راه حق، عدالت و آزادی در افغانستان**

